

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

اکبر تک دهقان

انتشار اول: ۲۷ آذر ۱۳۸۴ – ۱۸ دسمبر ۲۰۰۵

انتشار دوم: ۲۲ آذر ۱۳۸۸ – ۱۳ دسمبر ۲۰۰۹ \* ۱

## ۲۱ آذر [قوس]، روز توحش سلطنتی علیه مردم ایران!

تقدیم به نسل جوان کشور که پیرامون تاریخ معاصر ایران، از طبقات حاکمه جز دروغ و تحریف، در اختیار آنان قرار نگرفته است!

روز بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۵، یاد آور جنایت بزرگ رژیم پهلوی و ماشین سرکوب آن، علیه شهروندان کشور در آذربایجان و کردستان است. در این روز و روزهای پس از آن، با تهاجم سنگین ارتش جنایتکار شاه، و حمایت فعالانه قدرتهای امپریالیستی، دولتهای دموکراتیک و خود مختار در آذربایجان و کردستان سقوط کرده، سرنوشت مبارزات مردم ایران، برای چندین دهه، به نحو فاجعه باری رقم خورد. ارتش سرسپرده شاه، که ۵ سال پیش از آن، بدون کمترین مقاومتی، کشور را به ارتشهای متفقین تحویل داده بود، در کشتار کمونیستها، مردم زحمتکش و شرافتمند ایران، لحظه ای درنگ نکرده، به بربریت تمام عیار متوسل گشت\*۲. برای جنبش انقلابی کارگری-کمونیستی، یاد آوری این روز تلخ و گرامیداشت خاطره جان باختن دهها هزار نفر از مردم مبارز و محروم، بزرگداشت سنتهای انقلابی تاریخ خود، و درس گیری از تجارب آن است.

در میان دو جنبش انقلابی یاد شده، به ویژه دولت پیشه وری به مثابه جناح چپ انقلابی جنبشهای دموکراتیک-کارگری دهه ۲۰ تا اوائل دهه ۳۰ (جنبش ضد استعماری و ملی شدن صنعت نفت)، جایگاه ویژه ای کسب کردند. این دولت پس از پیروزی، قادر به تحقق یک برنامه مردمی در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گشت. دلایل اصلی پیدایش و قدرت گیری آن را میتوان چنین برشمرد:

۱- ریشه دار بودن سنتهای سوسیال-دموکراسی انقلابی در آذربایجان، و وجود روحیات و سنتهای حزبی و تشکیلی در میان مردم.

۲- نقش تعیین کننده مردم آذربایجان در انقلاب مشروطه، و وجود سابقه و زمینه نیرومند در این منطقه برای تحقق کامل اهداف این انقلاب.

- ۳- توسعه دموکراتیک سرمایه داری در آذربایجان خلاف تهران، و از این طریق وجود زمینه واقعی خواست حقوق شهروندی از سوی کارگران و طبقه متوسط شهری.
- ۴- سیاست تحقیر فردی و اجتماعی آشکار علیه شهروندان غیر فارس زبان، و نفی حقوق بدیهی مردم در کاربرد زبان مادری از سوی رژیم پهلوی.
- ۵- غلبه فرهنگ شوینیسیم فوق ارتجاعی " قوم پارس" دوران بدویت، و نحوست " نژاد آریا " بر مناسبات فرهنگی- اجتماعی و سیستم آموزشی، که با عادات دموکراتیک مردم آذربایجان سازگار نبود.
- ۶- عدم امکان دخالت مردم آذربایجان در اداره منطقه، درحالیکه خود در انقلاب مشروطه از بانیان انجمن های ایالتی و ولایتی بودند، و این به بخشی از فرهنگ سیاسی مردم آذربایجان تعلق داشت.
- ۷- انحصار موقعیت های اداری و قدرت از سوی وابستگان پهلوی، و اعمال تبعیض تحقیر آمیز علیه شرکت مسؤلین غیر فارس زبان در نظام اداری سراسری.
- ۸- سلطه دیکتاتوری افسارگسیخته، و تمرکز افراطی حکومت مرکزی در رژیم پهلوی.
- ۹- فقر هولناک حاکم بر زندگی زحمتکشان، در کنار آن غارت علنی ثروتهای کشور از طریق کمپانیها و دولتهای امپریالیستی، و نقش آشکار دربار در این تبهکاری.
- ۱۰- محدودیت وسیع آزادیهای سیاسی در کشور، و به ویژه سرکوب بی وقفه فعالیتهای کمونیستی و اتحادیه نی که رهبرانی نظیر پیشه وری، بیشترین صدمات را از آن متحمل می شدند.
- ۱۱- نقش رژیم پهلوی در نابودی دست آوردهای دموکراتیک انقلاب مشروطه، و جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران (رشت، ۱۲۹۹)، که جزء مهمی از خود-آگاهی سیاسی مردم آذربایجان را می ساخت.
- ۱۲- سرسپردگی رژیم پهلوی به قدرتهای امپریالیستی و نقض مداوم استقلال کشور از سوی دربار سلطنتی، که با روحیات شکل گرفته مردم آذربایجان از طریق انقلاب استقلال طلبانه مشروطه، بیگانه بود.
- ۱۳- تاثیر تجربه جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران (رشت، ۱۲۹۹)، که بسیاری از انقلابیون آذربایجانی، از جمله حیدر عمو اغلو و پیشه وری، از رهبران آن بودند. دولت جمهوری، از طریق توطئه امپریالیسم انگلستان، دربار قاجار و تهاجم جنایتکارانه قزاقان، تحت فرماندهی رضاخان سرنگون شد. قتل حیدرخان، که در اثر توطئه دسته جات نزدیک به رژیم مرکزی صورت گرفت، جزئی از خودآگاهی بخش پیشرو جامعه آذربایجان را تشکیل میداد.
- ۱۴- تاثیر مثبت حضور ارتش سرخ در ایران، به ویژه اینکه این ارتش، قدرت مهیب فاشیسم را در جهان در هم شکسته بود؛ قدرتی که حامی اصلی دیکتاتوری رضاخان را تشکیل میداد.
- ۱۵- اتوریته معنوی ناشی از موقعیت سیاسی جمهوری شوروی آذربایجان، که بخشی از یک ابرقدرت جدید بوده، و در سطح توسعه یافتگی بهتری نسبت به آذربایجان ایران، قرار داشت.
- ۱۶- سوء ظن مردم آذربایجان به احتمال تحکیم دوباره نفوذ قدرتهای امپریالیستی، و نابودی آزادیهای نیم بند ناشی از سقوط رضاخان.
- دولت پیشه وری، ادامه مستقیم انقلاب در نیمه راه متوقف مانده مشروطه، و جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران، در دوره شکوفایی شرایط جدید توسعه این جنبشها، در شرایط تضعیف قدرت سلطنت، و تقویت هر چه بیشتر قدرت شوروی و کمونیسم در جهان بود.

در شناخت ماهیت مبارزات سیاسی در هر دوره ای و تحت رهبری هر طبقه ای، آنچه برای کارگران کمونیست و روشنفکران انقلابی اهمیت دارد، نحوه برخورد این جنبش به حقوق سیاسی- اجتماعی توده های مردم، قبل از همه زحمتکشان است. در درک انقلابات اجتماعی و موضع گیری نسبت به آنها در ایران، هیچ معیار دیگری به جز این، نمی تواند مبنا قرار گیرد. بر این اساس، دولت پیشه وری نه فقط در محتوای سیاست و برنامه های خود، نماینده مردم زحمتکش آذربایجان، بلکه بدون هیچ تردیدی، نماینده حقیقی منافع اکثریت زحمتکشان ایران نیز بود.

اقدامات گسترده دولت پیشه وری، در تأمین برابر حقوقی شهروندان و مبارزه با تبعیض علیه زنان، ایجاد امکانات وسیع سواد آموزی، کسب مهارت شغلی و سازمانیابی اجتماعی برای آنان، و درک و ترویج این ضرورت در توسعه اقتصادی- اجتماعی در کشوری با سنتهای سرکوبگرانه اسلامی، تنها یکی از عرصه هایی است، که ماهیت عمیقاً مردمی این دولت را آشکار می سازد. دولت پیشه وری در مدت کوتاهی، دست به اصلاحات ارضی سراسری در منطقه زده، قدرت مالکان، تجار بزرگ و دسته های راهزن را درهم شکسته، با تقسیم زمینهای ۳۴۳۷ روستا، دهقانان زحمتکش را برای اولین بار در ایران و خاورمیانه، از زمین و ابزارهای ارتقاء سطح زندگی خود، بهره مند ساخت. اقدامات اقتصادی و اجتماعی دولت پیشه وری، با وجود امکانات مالی ناچیز آن، یعنی بخشی از درآمد مالیاتی منطقه آذربایجان، به اعلام بسیاری از منابع، از همه برنامه های عملی شده دوران بیست ساله سلطه رضا شاه در این منطقه بیشتر بود. از این میان به ویژه به طرحهای همگانی سواد آموزی، ایجاد ۵۰۰ مدرسه در عرض یک سال، تأسیس دانشگاه و فرستنده رادیویی تبریز، تأمین برق و آب آشامیدنی، ایجاد درمانگاه و مدارس در روستاها، ایجاد و گسترش راههای ارتباطی، شهرسازی و امور رفاهی دیگر، می توان اشاره کرد. دولت پیشه وری حق آزادی بیان و تشکل را به طور کامل تضمین نموده، و هرگونه سانسور و سرکوب رایج در رژیم سلطنتی را ملغی ساخت. با برگزاری انتخاباتی آزاد و تشکیل انجمن ایالتی، وسیعترین سطح دخالت دموکراتیک مردم در تعیین سرنوشت خود در ایران شرایط مورد بحث، عملی گشت. دولت خود مختار همچنین، حق مردم در به کار گیری زبان مادری خود در زندگی روزمره و در نظام اداری- آموزشی را به رسمیت شناخته، به تحقیر رایج و سلطه شوینیسیم " قوم پارس" رژیم پهلوی در آذربایجان، خاتمه داد. دولت دموکراتیک پیشه وری، نه فقط دستاوردهای دموکراتیک انقلاب مشروطه و حقوق مردم را احیاء نمود، بلکه منطبق با شرایط جدید داخلی و جهانی، چندین گام نیز از آن فراتر رفت.

برای رژیم پهلوی، به ویژه اربابان امپریالیست آن، که دموکراسی و عدالت در ایران، به سلطه گری و غارت ثروتهای ملل خاورمیانه پایان میداد، دولت پیشه وری یک گستاختی باورنکردنی مردم به ساحت نحس قدرت و ثروت آنها بود؛ از این رو، اقدامات وسیع توطئه گرانه برای برچیدن آن، آغاز گردید. سیاست دیپلماسی فریبکارانه با دولت خودمختار، و دادن وعده های پوچ اقتصادی به اتحاد شوروی- که سیاست خارجی آن تحت رهبری جناح استالین، فاقد اصول روشن و انباشته از فرصت طلبی و حماقت بود- آغاز گردید. تحولات این دوره، به علل متعدد داخلی و بین المللی، به تغییر توازن قوای سیاسی در مناسبات میان دو نیرو، منجر گردیده، دولت مرکزی سرسپرده امپریالیسم، در موقعیت انجام یک تهاجم نظامی سنگین به آذربایجان قرار گرفت.

هجوم جنایتکارانه ارتش شاه در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ و دلایل متعدد دیگر، به سقوط دولت انقلابی- دموکراتیک در آذربایجان منجر گشت:

۱- جنبش ملی در آذربایجان، دارای سابقه و سنت مستقلی نبوده، خود، بخش فعال و پیشرو جنبش ملی در ایران را تشکیل میداد. در تاریخ جدید ایران، این اولین برآمد یک جنبش ملی منطقه ای در آذربایجان بود. برای اکثریت

مردم آذربایجان هنوز کاملاً روشن و قابل درک نبود، که چه آینده ای در انتظار آنهاست. مردم با روحیات، عادات، احزاب و سنتهای یک جنبش ملی ویژه آذربایجان، رشد نکرده بودند. تکیه بر حق استفاده از زبان مادری، علی رغم ضرورت و اهمیت دموکراتیک آن اما، نمی توانست یک حمایت با ثبات از دولت انقلابی به دنبال آورد؛ به ویژه اینکه بورژوازی و روشنفکران آذربایجان در مناسبات سراسری خود، به تسلط بر زبان فارسی و کاربرد آن، نیاز داشتند. همچنین خواست تأمین دموکراسی، مبارزه با فقر، تأمین عدالت و یا احیاء انجمنهای ایالتی و ولایتی (شوراها) و تحکیم استقلال کشور، خواستهای فوری اکثریت مردم و نه فقط مردم آذربایجان بود. اگر یک جنبش ملی قادر شود، خود را با مطالبات سراسری بیان و هویت یابی کند، در این صورت دیگر یک جنبش ملی به معنای حقیقی آن نیست، بلکه در وجه غالب، دارای خصلت سراسری، و بخش منطقه ای یک جنبش ملی سراسری است، و این تفاوت، در تاکتیکهای سیاسی احزاب و سرنوشت نهایی آن، به ویژه پروسه تصمیم گیری رهبران جنبش، بی تأثیر نیست. از این طریق هم، مطالبات سراسری یک حزب منطقه ای، قادر به بسیج نیروی خاص یک جنبش ملی، در منطقه مورد بحث نیست؛ از آنجا که نمایندگی خواستهای یک جنبش سراسری، به آن تحمیل شده، و به تنهایی، دارای ابزارهای سیاسی و مادی تحقق آن نیست.

۲- بخش اعظم مطالبات این جنبش، خصلت فراملی داشته، و اعلام آن به عنوان پرچم یک جنبش منطقه ای، نمی توانست بر زمینه نیرومندی از حمایت بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی شهری در منطقه، که نیروی محرکه اصلی جنبش ملی بودند، بنا گردد. جنبش انقلابی در آذربایجان باید بر موجودیت عینی، سراسری، و رادیکال-دموکراتیک خود، که مستقل از اراده افراد و حزب دموکرات آذربایجان وجود داشت مراجعه کرده، تعیین تکلیف با نظام سلطنتی را تا قبل از خروج ارتش سرخ، هدف مبرم ستراتیژی سیاسی - نظامی خود قرار می داد. تناقضات درونی و جوان بودن جنبش ملی در آذربایجان، و عدم درک روشن از ماهیت و جایگاه آن را، می توان در گذشته سیاسی رهبر این جنبش، جعفر پیشه وری نیز به خوبی دریافت.

۱- پیشه وری از بنیانگذاران حزب عدالت است، که متأثر از انقلاب اکتبر و در سال ۱۹۱۸، از سوی کارگران کمونیست ایرانی در باکو تشکیل یافت. او در خرداد سال ۱۲۹۹ شمسی- ماه مه ۱۹۲۰ میلادی، به کابینه انقلابی در جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران تعلق داشته، پستهای وزارت کشور و روابط بین المللی را بر عهده گرفت. از سخنرانان اجلاس کمینترن در کنگره ۱۹۲۱ در مسکو- که لنین در آن حضور داشت- و یک انترناسیونالیست شناخته شده، در جنبش کمونیستی، به ویژه منطقه قفقاز بود.

در سالهای پس از سقوط جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران، در تهران دست به فعالیتهای گسترده ای زده، در تأسیس شورای مرکزی اتحادیه های کارگری با هزاران عضو نقش ایفاء کرده، خود مسؤولیت ارگان آن روزنامه "حقیقت" را، که از بزرگترین و مؤثرترین روزنامه های تهران بود، به عهده گرفت. با ورود ارتش سرخ و تجاوز ارتشهای امپریالیستی در شهریور سال ۱۳۲۰، پیشه وری پس از ۹ سال مقاومت بدون کمترین سازشکاری، از زندان و تبعید رژیم رضا خانی آزاد گردید. او سپس به تأسیس روزنامه سراسری "آزیر" در تهران اقدام نمود، که به یک روزنامه پرخواننده، در میان روشنفکران و توده های کارگر، تبدیل گشت.

همانگونه که آشکار است، پیشه وری، برخاسته از محیط و مناسبات کارگری و از سن ۱۲ سالگی شاغل، یک مبارز تربیت شده با انگیزه ها، ایده ها و آرمانهای یک جنبش ملی در آذربایجان نیست. به عکس، همه تئوری و پراتیک ناظر بر زندگی او، بر موقعیت او در مرکز جنبشهای کارگری در ایران و قفقاز، و درک فراملی او از مبارزه، دلالت می کند. او در بخش اعظم سخنرانی های خود در آذربایجان، به ایران و فقر و خفقان و نفوذ قدرتهای

امپریالیستی در کشور می پردازد- آنجا که به آذربایجان اشاره میکند، عمدتاً موضوع به مبارزه با فقر، واگذاری زمین به دهقانان، ارائه خدمات رفاهی به زحمتکشان و ضرورت گسترش حقوق دموکراتیک مردم مربوط است. این کاراکتر شخصی پیشه وری اما، یک پدیده عمومی در جامعه شناسی هویت سیاسی شهروند آذربایجانی در دوره مورد بحث را، همچنین امروز، به نمایش می گذارد. واقعیت وجود یک چنین ویژگی سیاسی- فرهنگی در نسل مبارز آذربایجان، بر زمینه عدم وجود یک سنت طولانی جنبش ملی در این منطقه، موجب شکل گیری عدم قطعیت در تشخیص ماهیت جنبش انقلابی در آذربایجان، و عدم قاطعیت در تصمیم گیریهای سیاسی و نظامی سرنوشت ساز گردید.

۲- دولت پیشه وری دست به تدوین یک ستراتیژی سیاسی- نظامی همه جانبه، برای دفاع از خود، و مقابله با تهاجم احتمالی ارتش رژیم سلطنتی نزد. نیروی مسلح فداییان، قادر نشد به سطح یک نیروی نظامی به خوبی آموزش دیده، منضبط، نیرومند و مصمم، رشد کند. این دولت، عمدتاً به پشتیبانی کلی مردم، به دلیل اقدامات سیاسی بسیار مثبت خود، امید بسته بود. این پشتیبانی اما، باید با اقدامات معینی به ایجاد سازمانهای اجتماعی ضروری همراه شده، تا در شرایط تحت تهاجم گرفتن، قادر به بسیج عملی یک نیروی بزرگ رزمنده میگشت.

۳- دولت پیشه وری بر ناسازگاری نظام سلطنتی در ایران با هر سطحی از رعایت حقوق مردم، از جمله حقوق ملی در آذربایجان، آگاه نبود. این دولت حقیقتاً تصور می کرد، با وجود نظام سلطنتی و نفوذ همه جانبه امپریالیسم، امکان بقای یک دولت خود مختار، دموکراتیک و سوسیالیستی در آذربایجان وجود دارد.

۴- دولت پیشه وری ماهیت جنبش انقلابی در آذربایجان را نه تماماً یک جنبش عدالت خواهانه و دموکراتیک، بلکه عمدتاً یک جنبش ملی ارزیابی می کرد. از این رو بخش مهمی از فعالیت سیاسی بیرونی آن نیز، صرف اثبات این حقیقت بود، که این دولت "تجزیه طلب" نبوده، بلکه صرفاً کسب یک سری حقوق ملی، در چهارچوب ایران را طلب می کند. این سیاست در نزد رژیم سلطنتی، حمل بر ضعف آن و نشانه خوش باوری پیشه وری به رژیم حاکم تلقی گشته، بر عدم آمادگی آن برای دفاع از خود، در صورت یک تهاجم نظامی گسترده، تعبیر گردید. این ضعف همچنین، عدم ایجاد اعتماد کافی به قدرت خود و مصمم بودن پیشه وری را، در میان کارگران و گرایشهای رادیکال در کشور در پی داشت.

۵- گرایش راست در این جنبش، که صرفاً بر حقوق ملی تأکید می کرد- و پیشه وری به عنوان نماینده جناح میانی، تحت فشار آن قرار داشت- به دنبال سازش با حکومت مرکزی و تثبیت موقعیت خود از این طریق، علیه زحمتکشان آذربایجان بود. این سیاست به انجام مذاکرات متعددی با دولت مرکزی، و ایجاد توهم در میان مردم، نسبت به کوتاه آمدن رژیم سلطنتی در مقابل خواستهای دولت خودمختار انجامید\*۳.

۶- دولت پیشه وری اهمیت خطر موجودیت خود برای کل طبقات حاکمه، تا مغر استخوان فاسد و مزدوران قدرتهای امپریالیستی در ایران را کاملاً جدی نگرفت. این دولت تصور می کرد، برای حکومت مرکزی، حقیقتاً "خطر تجزیه" کشور، مسأله اصلی است\*۴. در صورتی که رژیم سلطنتی با ماهیت عمدتاً سوسیالیستی این دولت، با تأمین حقوق دموکراتیک مردم، دخالتگری سیاسی زحمتکشان و سرایت این خواستها به سراسر ایران ضدید داشت. دستگاه فوق ارتجاعی دربار و احزاب نزدیک به آن، با حيله گری و حتی ایجاد نوعی خوش بینی در مسؤولین دولت آذربایجان، در پس پرده اما، زمینه های نابودی آن را آماده می ساختند.

۷- دولت پیشه وری دید روشنی از موقعیت استثنایی شکل گیری خود نداشت. در حالیکه بدون پدید آمدن شرایط بین المللی حاکم، امکان تشکیل این دولت با معضلاتی بزرگ مواجه، چه بسا پیدایش آن، غیر ممکن بود. از این

رو، سیاست های عمومی آن نیز به نوعی بر تزلزل و عدم اطمینان از آینده خود گرایش داشته، به اقدامات بنیادی برای تضمین حیات خود، در شرایط عدم حضور ارتش سرخ بهایی نداد.

۷- حزب دموکرات آذربایجان به عنوان حزب حاکم در دولت، فاقد سیاست اتحاد ها و ائتلافها بوده، برای جلب حمایت احزاب سراسری، اتحادیه های کارگری و انجمنهای صنفی، به فعالیتهای موثر دست نزد. در حالیکه پیشه وری خود به عنوان یک سازمانده شناخته شده جنبشهای کارگری در ایران و سردبیر نشریات چپ و اتحادیه ئی، از زمینه مساعدی برای کسب پشتیبانی تشکل های دموکراتیک و کارگری برخوردار بود. جانبداری نیم بند، سازشکارانه و غیر مؤثر رهبری حزب توده - که هرگز هم به طور علنی صورت نگرفت-، قادر به پر کردن این خلاء نبود. حمایت دولت شوروی و یا مسئولین محلی ارتش سرخ نیز، نمی توانست به مثابه یک حمایت قابل محاسبه و ادامه دار، بر جای حمایت توده های زحمتکش ایران بنشیند. باید برای حزب دموکرات آذربایجان روشن میبود، که اتحاد شوروی تحت هیچ شرایطی، مایل به ماندن در آذربایجان نبوده، به هیچ وجه با بروز جنگ داخلی در ایران، موافقت نمیکرد.

۹ - دولت آذربایجان خودمختار به مثابه دولتی متشکل از کمونیستهای ایرانی، نظیر چپ انقلابی دوره انقلاب بهمن، عمدتاً به توضیح حقانیت خود و افشاءگری علیه حکومت مرکزی و قدرتهای بین المللی پرداخته، به سیاست عملی سازماندهی و بسیج نیرو، و آمادگی سیاسی- نظامی برای روزهای تهاجم ارتجاع، اهمیت لازم قائل نشد. در صورتی که در مبارزه سیاسی در حله اول، موارد زیر حائز اهمیت هستند:

- نه افشاگریهای تکراری، نه اثبات نظری حقانیت خود، بلکه شناخت از آرایش سیاسی - طبقاتی موجود، و کیفیت توازن قوای سیاسی نیروهای دخیل در تحولات این لحظه،

- هوشیاری در درک فوری شرایط چرخشهای سیاسی در جامعه، و انطباق تاکتیکهای سیاسی خود با آن،

- داشتن یک ستراتیژی سیاسی روشن و مشخص، و سیاست فعال ائتلافها و اتحادها در این راستا،

- درک از مسأله مبرم و تمرکز همه نیرو حول آن، پرهیز از هرگونه پراکنده کاری،

- جلب اعتماد مردم به قابلیتهای عملی خود، از طریق تصمیمات صحیح و اقدامات موفق،

- قدرت سازماندهی، بسیج نیرو، پیشروی و رشد مداوم.

در صورت وجود چنین مشخصه هایی در کار یک حزب و یا جنبش سیاسی، افشاءگری، آگاهگری و حقانیت نظری نیز، مؤثر خواهد گشت.

۱۰- دولت پیشه وری از درک شرایط جدید بین المللی، و قصد قدرتهای امپریالیستی در تسلط استراتژیک بر ایران، غافل ماند. اهداف امپریالیسم بر غارت منابع نفتی کشور و منطقه، تبدیل ایران به یک قلعه نظامی علیه شوروی، و جلوگیری از قدرت گیری بیشتر کمونیسم در جهان به هر بهایی، متمرکز گشته بود. برای قدرتهای امپریالیستی، ادامه تسلط آنها بر منابع نفتی در ایران و خلیج فارس، ضامن اصلی رشد اقتصاد سرمایه داری غرب، و حفظ برتری نظامی و اقتصادی علیه اتحاد شوروی، محسوب می گشت. از این رو غلبه قطعی بر جنبشهای کارگری- کمونیستی در ایران، به عنوان مرکز ثقل سیاسی- اقتصادی خاورمیانه، به ویژه در دوره مورد بحث، برای این دولتها اهمیت ستراتیژیک داشت.

دولت پیشه وری در آذربایجان، از وجود چندین محدودیت عینی و مستقل از عملکرد خود نیز، رنج میبرد.

۱- اشغال بخشهایی از قلمرو سلسله قاجار در قفقاز و آسیای مرکزی، توسط دولت روسیه تزاری در اوایل قرن نوزدهم، به بخشی از خود آگاهی شهروند ایرانی تعلق داشت. از این رو هر فعالیت دموکراتیک از سوی احزاب

چپ، از سوی رژیم سلطنتی با حربه جلوگیری از تجزیه کشور سرکوب شده، و در میان لایه هایی از طبقه متوسط شهری و خرده بورژوازی مسموم شده با فرهنگ ارتجاعی نیز با سکوت تأیید آمیز، چه بسا با حمایت فعال، پاسخ می گرفت. سلطنت جنایتکار که خود مسؤولیت بیزاری مردم مناطق مزبور از دولتهای سلطنتی و فرهنگ اسلامی حاکم، مقبولیت نسبی سیاستهای روسیه تزاری در میان توده های مردم، از این طریق تسهیل قدرت گیری نظامی آن در قفقاز و آسیای مرکزی را بر عهده داشت، نتایج همین سیاست خود را در عین حال به وسیله ای جهت ارباب بیشتر مردم ایران و ممانعت از محدود شدن قدرت خود، مبدل می ساخت. دولت پیشه وری برای اثبات عدم وابستگی خود به دولت شوروی و عدم وجود قصد جدایی آذربایجان، با معضلات بزرگی مواجه بود و جلب حمایت طبقه متوسط، حتی بخشی از کارگران، برای آن ساده نبود. از این طریق نیز حمایت شوروی از دولت پیشه وری نه فقط یک حمایت واقعی و بسیار ضروری، در عین حال یک نقطه ضعف برای آن محسوب شده، و برای تحریکات ارتجاعی رژیم سلطنتی علیه آن، خوراک لازم را فراهم می ساخت.\* ۵

۲- حزب دموکرات آذربایجان، در مناسبات نزدیک با حزب توده، شکل گرفته و رشد کرده بود؛ هر چند پیشه وری خود هرگز عضو حزب توده نبود. از این رو برای جلب حمایت از طبقه کارگر و جناح چپ طبقه متوسط شهری سراسری، دارای ابزارها و امکانات مستقلی نبود. این حزب باید به این منظور به حزب توده مراجعه کرده، و حمایت علنی آن را جلب می کرد. اما رهبری حزب توده نیز، گرایشی متزلزل از جناح چپ و میانی طبقه متوسط شهری، حاضر و قادر به چنین ائتلاف سیاسی و از این طریق، جلب حمایت اجتماعی از جنبش دموکراتیک در آذربایجان نبود.

۳- سرنوشت جمهوری خودمختار نمی توانست، در رقابتها و سازشهای اجتناب ناپذیر اتحاد شوروی و قدرتهای امپریالیستی، به حساب نیاید. در شرایطی که غرب موقعیت برتر شوروی در اروپای شرقی پس از جنگ دوم را پذیرفته بود، در این صورت امکان ادامه حمایت شوروی از جمهوری خودمختار آذربایجان، چیزی در حد صفر بود؛ از آنجا که شوروی نیز باید عدم حضور فعال در خلیج فارس و عدم ایجاد مزاحمت در صدور انرژی به جهان غرب را می پذیرفت. به ویژه اینکه اتحاد شوروی به دلایل متعددی، خواهان جدایی هیچ بخشی از ایران، حتی در صورت تمایل به الحاق آن به شوروی نیز، نبود. شوروی باید بین قراردادهای متعدد و الزامات قواعد پس از جنگ با غرب، و یا حمایت از جنبش دموکراتیک در آذربایجان ایران، یکی را انتخاب می کرد. برای هر ناظر بی طرفی، باید نتیجه منطقی این انتخاب روشن باشد.

۴- جامعه ایران دهه ۲۰، کم و بیش، هنوز یک ملت جدید است. گذشت ۲۰ یا ۳۰ سال از تاریخ شکل گیری آن از طریق انقلاب مشروطه، هنوز به ایجاد و ثبات کامل پیوندها، عادات و روحیات ملی جدید منجر نشده است. به ویژه اینکه در طول دوران پس از انقلاب مشروطیت نیز، جز دخالت قدرتهای امپریالیستی، دیکتاتوری و ترور حکومت نکرده، از این طریق نیز ایجاد و تحکیم پیوندهای ملی، یعنی پیوند های دموکراتیک- شهروندی، با موانع جدی مواجه گشته بود. در چنین شرایطی این ملت ظاهراً مدرن، هنوز خود چیزی قابل عرضه در عرصه حقوق ملی و شهروندی نداشته، از این رو خود- آگاهی و درک سیاسی از حقوق ملی نقض شده مردم آذربایجان و کردستان نیز، به یک درک و پدیده همگانی تبدیل نمی گردد. صرف نظر از اینکه سلطه بربرمنشانه پادشاهان فئودالی از ایلات گوناگون، برای صدها سال نیز مردم را طعمه قدرت این یا آن گروه راهزن ساخته، حساسیت علیه کشمکشهای قومی، فوراً به تنزل اهمیت یک خواست ملی به حق، منجر میشد.

دولت دموکراتیک آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵، علی رغم وجود زمینه های بسیار نامساعد ادامه حیات آن اما، محکوم به شکست نبود. در صورت ایجاد انسجام سیاسی و قاطعیت در تصمیم گیریها، تدوین یک ستراتیژی سیاسی- نظامی همه جانبه، و قطع مذاکرات سازشکارانه با دولت مرکزی، دولت پیشه وری می توانست به عنوان پیشگام جنبش انقلابی- دموکراتیک در دوره خود، شرایط سیاسی کشور را تغییر دهد. تجربه شکست این جنبش و سقوط دولت مصدق در سال ۳۲ به خوبی نشان می دهد، جنبش انقلابی آذربایجان باید همه قدرت خود را صرف بسیج یک جنبش سراسری، برای برچیدن فوری سلطنت و استقرار یک نظام جمهوری در کشور می ساخت. دولت پیشه وری قادر بود، با گذراندن مصوبه ای قانونی در پارلمان آذربایجان و در تداوم انقلاب متوقف مانده مشروطیت، سلطنت در ایران را فوراً ملغی ساخته، در کشور جمهوری اعلام کرده و جاری شدن همه حقوق شهروندی، به ویژه تأمین عدالت و رفاه برای مردم زحمتکش را فراخوان دهد. دولت خود مختار میبایستی بی درنگ، تبریز را پایتخت موقت کشور قرار داده، و همه نیروی خود را برای مقابله با تهاجم نظامی رژیم تهران، آماده می نمود. در پی آن، مردم سراسر ایران را برای انجام انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی (شوراها) دعوت نموده، موعد برگزاری انتخابات را معین می ساخت و در تاریخ تعیین شده نیز، انتخابات سراسری در آذربایجان را برگزار می کرد. یک چنین تحولی، به سرعت صف آراییهای سیاسی و محتوای کشمکشهای نیروهای اجتماعی را، به شکل گیری دو اردوی سیاسی جمهوریخواهان و سلطنت طلبان تغییر میداد، و شرایط مناسب برای سرنگونی رژیم پهلوی و جلوگیری از تثبیت رژیم محمدرضا پهلوی را، به طور واقعی امکان پذیر می ساخت.

پس از شکست جمهوری خود مختار، طبقه سرمایه دار آذربایجان با سرعت، در سرمایه داری سراسری ایران ادغام گشت؛ به ویژه اینکه سرمایه داران آذربایجانی خود، آگاهانه به این روند شدت بخشیدند، تا شکست جنبش دموکراتیک، به تضعیف موقعیت اقتصادی- اجتماعی آنان در برابر بورژوازی تهران، منجر نشود.

در این میان نسل جدید روشنفکران انقلابی آذربایجان، متأثر از اقدامات دموکراتیک- سوسیالیستی دولت پیشه وری، با جذب و به کارگیری تجربه شکست دولت خودمختار، بر تقویت جنبش سراسری برای سرنگونی سریعتر رژیم سلطنتی روی آورده، رادیکال ترین جناح آن را شکل دادند. از تکامل این گرایش در دهه ۳۰ و ۴۰ خورشیدی، هسته کمونیستی تبریز و بنیانگذاران اصلی آن صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و کاظم سعادت‌شکل گرفت که دست به اولین اقدام مسلحانه، حتی پیش از عملیات سیاهکل زد. به دنبال آن در دهه ۴۰، با تشکیل سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، و نقش فعال هسته کمونیستی تبریز در این روند، سوسیال دموکراسی انقلابی آذربایجان و رادیکالیسم جناح چپ دولت پیشه وری نیز، در جنبش انقلابی سراسری ادغام گردید. رژیم جنایتکار سلطنتی که در سال ۱۳۲۵ با توسل به بربریت آشکار، دهها هزار نفر از مردم آذربایجان را قتل عام کرد، خود با مبارزات ملیونی و قیام مسلحانه بهمن ۱۳۵۷ در هم شکست. مبارزات و قیامی که تأثیر گرفتگان از تجربه شکست دولت پیشه وری، یعنی مردم آذربایجان، بیشترین نقش را در آماده سازی و بر پا ساختن آن ایفاء نمودند.

شکست جنبش انقلابی در آذربایجان دهه ۲۰، و ناکام ماندن انقلاب بهمن از تحقق اهداف خود در دهه ۶۰، سرنوشت گرایشهای سیاسی در این انقلاب را، به گونه ای دیگر رقم زد. جناح راست جمهوری خود مختار، به تدریج به نیرویی کاملاً ناسیونالیست تغییر جهت داد، که جریانهای روشفکری کوچک نزدیک به آن، امروزه در خارج از کشور، به خواست جدایی طلبی تمایل دارند. تکامل بخشی از جناح میانه رو در جمهوری آذربایجان، و بعضاً گرایشهای سیاسی علنی نزدیک به جناح دوم خرداد، به مدافعین ایجاد یک نظام فدرال سمت گیری کردند. همچنین عناصر و گرایشهای آذربایجانی جدا شده از احزاب چپ میانه رو سراسری، رفرمیست و یا لیبرال در



خارج نیز، در این گروهبندی جای می گیرند. دو جریان نامبرده اما از دوران پس از شکست جنبش دموکراتیک آذربایجان غیر فعال بوده، حتی در پی ادغام سرمایه داری آذربایجان در بورژوازی سراسری، به لحاظ اقتصادی در شرایط حاکم در کشور، و تقویت جریان اصلاح طلبی کنونی، ذینفع گشته اند.

گرایشهای کمونیستی متأثر از تجربه جنبش انقلابی- دموکراتیک آذربایجان، بعدها به پروسه پیدایش سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیوستند. در روند شکست انقلاب بهمن از سال ۱۳۶۰، بخشها و افرادی که، نه به گرایش محافظه کار، بلکه به جناح انقلابی در جنبش آذربایجان نزدیک بودند، عمدتاً در جناحهای انشعابی مبارز سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پراکنده شدند. مدافعین گرایشهای فوق هم اکنون، هر چند با تلقی های گوناگون، از تأسیس یک نظام شورایی در ایران، دفاع می کنند.

همین امروز هم، تئوری و پراتیک فدایی، به مثابه یک جریان اجتماعی، بیشترین نزدیکی سیاسی را، به جنبش انقلابی- دموکراتیک آذربایجان دهه ۲۰ شمسی دارد.

#### توضیحات

\*۱- در انتشار دوم، مطلب به لحاظ کمی و کیفی تکمیل گشته، توضیحات فعلی به آن اضافه، و انشاء آن بهتر شده است.

\*۲- در ذیل قطعه ای از مقاله عبدالحسین آگاهی، یکی از کادرهای حزب توده در دوره فوق، که به ویژه به وحشیگریها و جنایات ارتش فاشیستی رژیم شاه مربوط است، نقل میگردد. این مطلب در سایت جریان راست و توده ای "راه توده"، <http://www.rahetudeh.com/rahetude/jonbeshe-melli/html/21-azar-agahi.html> منتشر شده است. در این سند همچنین روشن میگردد، که مواضع ارتجاعی جریان ملی نما در رابطه با موضوع ۲۱ آذر، هیچ ربطی به دیدگاههای محمد مصدق نداشته، بلکه از جزوه های آموزشی ساواک و سیا، اقتباس شده است. قسمت مورد بحث در اینجا، صرفاً به دلیل سندیت و ارزش تاریخی آن، نقل میگردد. مطلب اندکی ادیت شده، علامت [ ]، مطلب داخل آن و تأکیدات، از این نگارنده و نه منبع اصلی است:

دکتر محمد مصدق در جلسه ۱۹ دیماه ۱۳۲۴ مجلس شورا [کمتر از یک ماه پس از تشکیل دولت خودمختار]، خطاب به نخست وزیر حکیمی گفته بود: "نظریات من این بود که بین دولت، راجع به طرز اداره نمودن قسمتی از مملکت، با اهالی آنجا اختلافات حاصل شده است. باید با اهالی محل داخل مذاکره شد، شاید اختلاف را بتوان با خود آنها حل کرد. من برای صلاح و صواب ملت ایران از آقای حکیمی خواهش می کنم بیش از این وقت را ضایع نکند، و فوراً از کار کناره جوئی کند". لیکن دولت مرکزی نمی خواست، به حل مسالمت آمیز مسأله تن در دهد. تا اینکه بالاخره در نتیجه پیشرفت جنبش و گسترش مبارزات انقلابی در سراسر ایران، مجبور به عقب نشینی شده، پس از تقریباً ۶ ماه، بالاخره با انجام مذاکرات مسالمت آمیز، موافقت کرد.

مذاکرات [نماینده گان دولت تهران و دولت پیشه وری] در خرداد و شهریور ۱۳۲۵، صورت گرفت. در موافقتنامه رسمی که ۲۳ خرداد بین دولت مرکزی، و حکومت ملی آذربایجان به امضاء رسید، همچنین قبلاً در تصویب نامه دولت مورخ ۳ اردیبهشت، خصلت دموکراتیک جنبش ۲۱ آذربایجان تأیید و به رسمیت شناخته شد. طبق این موافقتنامه، دولت مرکزی متعهد شد، که ۷۵ درصد از درآمد آذربایجان را به این استان اختصاص دهد، زبان آذربایجانی را به همراه زبان فارسی در آذربایجان، به رسمیت بشناسد، فعالیت قانونی فرقه دموکرات آذربایجان را

تأمین نماید، و اصلاحات دموکراتیک آذربایجان را، در همه ایران تعمیم دهد. از طرف حکومت ملی آذربایجان نیز موافقت شد، که مجلس ملی در سطح انجمن ایالتی، و حکومت ملی در سطح استانداری قرار گیرد، و اقدامات لازم به عمل آورد، تا ارتش خلقی تحت اختیار وزارت جنگ قرار گیرد، و سازمان فدائی، تابع اداره نگهبانی (ژاندارمری) شود، و در برابر نیروهای مسلحی [ همان ارتش شاهنشاهی ]، که تحت عنوان " نظارت بر جریان انتخابات دوره پانزدهم مجلس"، از طرف دولت مرکزی به آذربایجان اعزام می گردد، مقاومتی صورت نگیرد."

فرقه دموکرات آذربایجان، با اطمینان به موافقتنامه دولت مرکزی، و برای میدان ندادن به توطئه امپریالیست ها در مورد تجزیه ایران، و به خاطر حفظ صلح و با محاسبه شرایط آن روزی ایران و جهان، مقاومت مسلحانه را مصلحت ندانست. ولی دولت مرکزی، به عکس، موافقتنامه رسمی با آذربایجان را غدارانه زیر پا گذاشت، و به وسیله نیروهای مسلح اعزامی به آذربایجان، جنبش خلق را با آتش و آهن مختنق ساخت" ( تزه های مصوب هیأت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران، دنیا، سال ۱۴ شماره ۱۵ شماره ۱).

این عمل خیانت بار و جنایت آمیز را از زبان دوگلاس، قاضی آمریکایی، از کشوری که خود مسبب عمده همه این جنایات بود- بشنوید. او پس از دیدار از آذربایجان نوشت:

" ارتش ایران در مسیر خود، آثار خشونت برجای گذاشت. ریش دهقانان را آتش زدند، به ناموس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، خانه ها را به غارت بردند، دام ها را زدیند. ارتش از زیر هرگونه کنترل بیرون رفت. ... به غارت مردم غیرنظامی پرداخت و کشته ها و ویرانی ها پشت سر نهاد. زندانیها مملو از آذربایجانی های بیگناه است، چوب های دار و اعدام فراوان است. با ناسیونالیست ها نیز به درفتاری می شود. دهقانان بیچاره را که به دموکرات ها ابراز علاقه کرده بودند، در معرض تحقیر و توهین قرار دادند. یک دهقان پیر آذربایجانی به ما چنین گفت: " مال و حیثیت ما را پایمال کردند، آثار این حوادث جگر سوز، هرگز از خاطر آذربایجانی ها زوده نخواهد شد."

براساس متن بالا روشن میشود، که تمام هیاهوی " نجات آذربایجان"، چیزی جز دروغ محض و کلاشی آشکار نیست. همه امور بر اساس توافق کتبی طرفین، صورت گرفته بود. در حالیکه دربار جنایتکار پهلوی و ارتش مزدور آن، به مردم تهاجم کرده، قتل و غارت راه انداخته، و توافقات انجام یافته را زیر پا نهاده اند.

\*۳- در دوره اخیر نیز رهبری سابق حزب دموکرات کردستان ایران، ضمن چندین تلاش، در پی سازش با حکومت اسلامی بر آمد. اما ترور جنایتکارانه دو دبیر کل این حزب توسط تروریستهای رژیم، غیر ممکن بودن هرگونه سازشی با رژیمهای سرکوبگر در ایران را، برای چندمین بار روشن ساخت.

\*۴- برای رژیم سلطنتی و اربابان امپریالیست آن، مسأله دفاع از " تمامیت ارضی" کشور، ریاکاری و دروغی بیش نبود. رژیم شاه در سال ۱۳۴۷ شمسی، بر خروج ایران از بحرین صحه گذاشت. بحرین را که استان چهاردهم کشور بود، در ازای قردادانی از نقش آمریکا در سرنگونی دولت مصدق، و به منظور احداث پایگاه ناوگان دریایی آمریکا در خلیج فارس، به این دولت بخشید! این همه میزان اعتقاد و علاقه سلطنت دیروز و سلطنت طلب امروز، به حفظ " تمامیت ارضی" کشور بود و باقی مانده است.

\*۵- از اوایل قرن نوزدهم تا آخر این قرن، بخشهای بزرگی از سرزمینهای تحت کنترل ایل قاجار در شمال و شرق ایران کنونی، به دلایل گوناگونی، بعضاً اجتناب ناپذیر، از سوی قدرتهای استعماری تصرف شد. در این میان، نقش انگلستان و حمایت پشت پرده فرانسه، از روسیه کمتر نبوده، چه بسا بیشتر بود. در حالیکه، در تاریخ نویسی ارتجاعی سلطنتی و بورژوازی ملی مفلوک و آخوندی، همه موضوعات فقط به روسیه محدود میشود- از آنجا که

ظاهراً انگلستان، تبهکاریهای خود در این رابطه را، با تأسیس دیکتاتوری ضدملی پهلوی، و حمایت همه جانبه از این رژیم، جبران کرده است!!

---

#### **یادداشت:**

ضمن عرض پوزش خدمت همکار گرانقدر ما آقای "تک دهقان" که نشر نوشته شان به خاطر پاره ای از مشکلات در زمینه ویراستاری دیر تر به نشر می رسد، از همکاری ها متداوم شان کمال سپاس را داریم

پیروز و کامگار باشید

اداره پورتال AA-AA